اگر به قرآن عمل می‌شد چه اتفاق‌هایی می‌افتاد؟

۱- اگر هر کس به سوره اعراف آیه ۳۱: (کلوا و اشربوا و لا تسرفوا؛ بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید) توجه می‌کرد، دیگر هرکس به اندازه نیازش غذا می‌خورد و پر خوری نمی‌کرد و این همه غذای اضافی دور ریخته نمی‌شد و خیلی‌ها هم گرسنه نمی‌ماندند.

۲- اگر هرکس به سوره ملک آیه ۱۵: (وامشوا فی مناکبها و کلو من رزقه؛ بر شانه‌های زمین راه بروید و از روزی‌های خداوند بخورید) توجه می‌کرد، راه رفتن را در برنامه روزانه خود پیش می‌گرفت.

۳- اگر هرکسی به سوره بقره آیه ۸۳: (وقولوا للناس حسنا؛ و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید) توجه می‌کرد، دیگر عصبانی نمی‌شد و دعوا و بدگویی از جامعه رخت می‌بست.

۴- اگر هرکس به سوره اسرا آیه ۳۷: (ولا تمش فی الارض مرحا؛ و روی زمین، با تکبر راه مرو!) توجه می‌کرد، دیگر کسی برای جلب توجه دیگران و فخر فروشی و خودنمایی با غرور راه نمی‌رفت.

۵- اگر هرکسی به سوره آل عمران آیه ۷۳: (ولا تومنوا الا لمن تبع دینکم؛ جز به کسی که از دینتان پیروی می‌کند، اطمینان نکنید) توجه می‌کرد، دیگر در مقابل اروپا و آمریکا و کافران احساس ضعف نمی‌کردیم و تقلید کورکورانه از لباس و فرهنگشان نداشتیم.

۶- اگر هرکس به سوره نور آیه۳۷: (رجال لا تلهیهم تجاره و ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلاه و... مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند) عمل می‌کرد، دیگر هنگام اذان بازارها از مردم خالی می‌شد و همه به صف نماز می‌ایستادند، تا حدی که دیگر جایی برای نماز خواندن نمی‌ماند و نماز گزاران به نوبت نماز می‌خواندند یا صف‌ها به خیابان‌ها کشیده می‌شد.

۷- اگر هر زنی به سوره نور آیه ۳۱ : (ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن...؛ زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان و....) عمل می‌کرد، دیگر زنی برای غیر شوهرش آرایش نمی‌کرد.

۸- اگر هرکسی به سوره نور آیه ۳۰ : (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ؛ به مردان مؤمن بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو بندند) عمل می‌کرد، دیگر کسی به نامحرم نگاه نمی‌کرد و این همه فساد جنسی رایج نمی‌شد.

۹- اگر هر دختر و پسر جوانی به سوره نور آیه ۳۳ : (ولیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله؛ و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند) عمل می‌کرد، دیگر به بهانه نداشتن موقعیت ازدواج، گناه نمی‌کردند و صبر می‌کردند تا خدا از فضلش به آنها همسری بدهد و زمینه ازدواجشان فراهم شود.

۱۰- اگر هر کسی به سوره نور آیه ۱۹: (ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین ءامنوا لهم عذاب الیم؛ کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است) توجه می‌کرد، دیگر کسی دوستش را به گناه دعوت نمی‌کرد و برای همدیگرفیلم و عکس نامشروع نمی‌فرستادند تا علاوه‌بر خودشان دیگران را نیز به سوی نابودی بکشانند.

حسین(ع) حماسه انسانیت

حسین یک شخصیت حماسی است اما حماسه انسانیت، حماسه بشریت، نه حماسه قومیت.

سخن حسین، عمل حسین، حادثه حسین، روح حسین، همه چیز حسین هیجان است، تحریک است، درس است، القاء نیروست، اما چگونه القاء نیرویی؟ چگونه درسی؟

آیا ازآن‌جهت که مثلاً به یک قوم بخصوصی منتسب است؟ یا ازآن‌جهت که شرقی است؟ یا ازآن‌جهت که مثلاً عرب است و غیر عرب نیست؟ یا به قول بعضی از ایرانی‌ها از آن‌جهت که زنش ایرانی است؟!

اساساً در وجود حسین(ع)یک چنین حماسه‌هایی نمی‌تواند وجود داشته باشد و علت شناخته نشدن حسین هم همین است.

چون حماسه او بالاتر و ما فوق این‌گونه حماسه‌هاست، کمتر افراد می‌توانند او را بشناسند.

حسین سرود انسانیت است و به همین دلیل نظیر ندارد و به جرأت عرض می‌کنم که نظیر ندارد.

شما در دنیا حماسه‌ای مانند حماسه حسین بن علی پیدا نخواهید کرد، چه از نظر قدرت و قوّت حماسه و چه از نظر علوّ و ارتفاع و انسانی بودن آن و متأسفانه ما مردم این حماسه را نشناخته‌ایم.

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری (حماسه حسینی (۱ و ۲))، ج۱۷، صص: ۲۸-۲۷- با تلخیص و ویرایش**

تفاوت‌های ماهوی جهان دنیا و جهان آخرت

.... تفاوت دنیا و آخرت عمیق‌تر و جوهری‌تر از تفاوت عالم رحم و بیرون رحم است. رحم و بیرون رحم، هر دو قسمت‌هایی از جهان طبیعت و زندگی دنیا می‌باشند، اما جهان دنیا و جهان آخرت دو نشئه و دو زندگی‌اند با تفاوت‌های اساسی.....

.... وضع زندگی در آخرت با وضع آن در دنیا متفاوت است، در هر دو تا حیات هست، ولی نه یک‌جور.

زندگی در آنجا قوانین و نظاماتی دارد غیر از آنچه که در اینجا هست، به عبارت دیگر، دنیا و آخرت دو نوع جهان و دو نوع نشئه‌اند. برای به دست آوردن تفاوت‌های این دو جهان باید به توصیف‌هایی که از ناحیه متون دینی دراین باره رسیده است، مراجعه کنیم.

اکنون چند تفاوت را ذیلا بیان می‌کنیم.

۱- ثبات و تغییر: در این جهان حرکت و تغییرهست. کودک جوان می گردد، کامل می شود، به پیری می‌رسد و سپس می‌میرد. در این جهان نوها کهنه می‌شود و کهنه‌ها از بین می‌رود، ولی در جهان آخرت پیری و کهنگی وجود ندارد، مرگی هم در کار نیست، آنجا جهان بقاء است و اینجا جهان فناء، آنجا خانه ثبات و قرار است اینجا خانه زوال و فنا.

۲- زندگی خالص و ناخالص: دومین تفاوت این است که دراین جهان موت و حیات، مرگ و زندگی با هم آمیخته است ولی آن جهان سراپا زندگی است...... زندگی و مرگ در دنیا مخلوط به همند. اما در آخرت چنین نیست، آنجا یکپارچه حیات است...

۳- کشت و درو: سومین تفاوت دنیا و آخرت این است که اینجا خانه کشت کردن و تخم پاشیدن است و آنجا خانه بهره‌برداری و درون کردن..... امیرالمؤمنین علی(ع) می فرماید: وان الیوم عمل و لاحساب وغدا حساب ولاعمل (نهج‌البلاغه- حکمت ۴۲)؛ امروز روز کار است و محاسبه نیست و فردا محاسبه است و کار نیست.....

۴- سرنوشت اختصاصی و مشترک: ... سرنوشت‌ها در دنیا تا حدی مشترک است ولی در آخرت هر کس سرنوشتی جداگانه دارد..... در دنیا خشک وتر با هم می سوزند و یا با هم از سوختن مصون می مانند... ولی جهان دیگر چنین نیست در آنجا محال است که کسی در عمل دیگری سهیم گردد، نه کسی از ثمره کار نیکی که خودش درآن سهمی نداشته است، بهره‌مند می‌شود و نه کسی از کیفرگناهان دیگران معذب می‌گردد.

آخرت خانه جدایی و «فصل» است، بین خوب و بد جدایی می‌اندازند، ناپاکان را از پاکان منفصل می‌کنند.....

*** شهید مطهری، عدل الهی، ص ۲۰۹ و همچنین ص ۲۲۸ تا ۲۳۳**

اسباب و موانع برخورداری از هدایت الهی

منصور حسینی

نفس، این دشمن‌ترین دشمنان انسان، اگر افسار آدمی را به دست گیرد، چنان به هستی او چیره می‌شود که خود را در مقام معبود و الهه قرار می‌دهد و انسان را کور و بنده خود می‌سازد. خداوند در این باره می‌فرماید: «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است؟» در این صورت انسان به جای اینکه معبود و مقصد خود را خدا و خدایی شدن قرار دهد، هواهای نفسانی را خدای خود قرار می‌دهد و این‌گونه گرفتار گمراهی و سقوط و دوری از خداوند می‌شود و در دوزخ فراق فرو می‌افتد.

هدایت به معنای ارشاد و راهنمایی، بیان راه رشد، کمال و بسترسازی برای رسیدن به چیز مطلوب در امور مادی و معنوی است. نقیض هدایت، گمراهی است. فلسفه آفرینش، دستیابی موجودات به کمالات بایسته و شایسته‌شان است. در این میان انسان به سبب ویژگی اراده و اختیار، دارای حق انتخاب می‌باشد. از این رو نیازمند هدایت‌های عمومی و خصوصی است.

هدایت‌های عمومی از طریق راه‌های گوناگونی چون عقل، فطرت و غرایز انجام می‌گیرد؛ اما این به تنهائی کافی نیست؛ زیرا انسان با شرایطی خاص از جمله با دشمن سوگند خورده‌ای به نام ابلیس مواجه است؛ لذا نیازمند هدایت‌های ویژه‌ای است که از آن به هدایت وحیانی یاد می‌شود و از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی انجام می‌گردد.

آنچه در این مطلب آمده است بررسی زمینه‌ها و موانع بهره‌مندی انسان از هدایت خاص و وحیانی می‌باشد.

***

ارزش هدایت

انسان موجودی شگفت انگیز است. ترکیب او از پست‌ترین عنصر مادی و خلقی هستی یعنی گِل و برترین عنصر امری هستی یعنی روح، موجب شده است تا شرایط خاص برای انسان در آفرینش پدید آید و قابلیت خدایی شدن را بیابد و مقام خلافت و ربوبیت بر همه آفریده‌های الهی را به دست آورد و همه آنها را تحت سلطه و تسخیر خود در بیاورد.

اما راه رسیدن به این مقام خدایی شدن، بسیار سخت است؛ زیرا دو دسته موانع درونی و بیرونی اجازه نمی‌دهد تا انسانِ با اراده و مختار، بتواند بسادگی راه تحول و کمال را بپیماید و خدایی شود.

مهم‌ترین دشمن انسان، در درون خودش نهفته است. او تحت تاثیر غرایز طبیعی و فطری و حضور در جهان ماده، توجه خاصی به پاسخگویی به این غرایز پیدا می‌کند به گونه‌ای که این ابزار رشدی تبدیل به دشمن شماره یک انسان می‌شود، تا جایی که پیامبر گرامی (ص) در هشداری به مؤمنان می‌فرماید: أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک؛ خطرناک‌ترین دشمنان تو همان نفس خودت است که در میان دو پهلویت قرار گرفته است. (بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۴)

هرگونه بهره‌مندی از هدایت‌های بیرونی متوقف بر شرایط مساعد و مناسب درونی است که از آن به تقوای فطری و عقلانی یاد می‌شود.

این دشمن‌ترین دشمنان انسان، اگر افسار آدمی را به دست گیرد، چنان به هستی او چیره می‌شود که خود را در مقام معبود و الهه قرار می‌دهد و انسان را کِور و بنده خود می‌سازد. خداوند در این باره می‌فرماید: أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است.(جاثیه، آیه ۲۳۹)

در این صورت انسان به جای اینکه معبود و مقصد خود را خدا و خدایی شدن قرار دهد، هواهای نفسانی را خدای خود قرار می‌دهد و این‌گونه گرفتار گمراهی و سقوط و دوری از خداوند می‌شود و در دوزخ فراق فرو می‌افتد.

دشمن دیگر، ابلیس و شیاطین تحت فرماندهی او از انسان‌ها و جنیان است؛ زیرا ابلیس که خود مدعی خلافت الهی بود، حاضر به پذیرش خلافت انسان نشد و ضمن فریب و وسوسه‌گری حضرت آدم(ع) سوگند خورد تا همه فرزندان او را به لغزش انداخته و به گمراهی بکشاند و گمان خویش را نسبت به انسان راست کند.(حجر، آیه ۳۹؛ ص، آیه ۸۲)

هر چند که انسان از نعمت عقل و هدایت عمومی برخوردار است و همین عقل می‌تواند او را در مسیر کمالی قرار دهد و همچنین فطرت و غریزه کمال جویی او را به سمت خیر، نیکی و کمال برد و از نقص، شر و بدی دور نگه دارد؛ ولی او به اسباب درونی و بیرونی گاه گرفتار اشتباه در تطبیق می‌شود و کمال را تشخیص نمی‌دهد و در شناخت حق از باطل باز می‌ماند و عقل و فطرت نیز در دام هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی می‌افتد و در یک فرآیند قدرت تشخیص را از دست می‌دهد. به سبب همین و اسباب دیگر، لازم می‌آید تا خداوند هدایت خاصی را ارائه دهد تا انسان از این چاه ویل گمراهی به‌ویژه پس از هبوط بیرون آید.(بقره، آیه ۳۸)

براساس آموزه‌های قرآنی، هدایت خاص از طریق پیامبران و کتب آسمانی، فضل و عنایت خاص خدا به بشر بوده است. دستیابی به صراط مستقیم و هدایت‌های الهی، عنایت و منتی از سوی خداوند رحمان و رحیم نسبت به انسان است؛ چرا که اگر این هدایت خاص نبود، هرگز راه راست خدایی شدن را نمی‌یافت. در ارزش هدایت‌های خاص همین بس که خداوند احیای معنوی و هدایت یک انسان را به منزله هدایت احیای همه انسان‌ها بر می‌شمارد و در آیه ۳۲ سوره مائده بر این نکته تاکید می‌کند؛ زیرا هدایت حتی یک انسان و خدایی شدن وی به تنهائی پاسخی به حقیقت خلافت انسان می‌باشد. امام صادق(ع) در ذیل همین آیه در بیان مقصود از «احیاها» را نجات انسان‌ها از گمراهی به هدایت می‌داند(الکافی، ج ۲،ص ۲۱۰، حدیث ۱) تا این‌گونه نشان دهد که هدایت خاص و معنوی تا چه اندازه از ارزش در جهان هستی برخوردار می‌باشد.

اگر عقل و فطرت از سلامت برخوردار باشد، هدایت و وحی الهی تاثیر خواهد گذاشت و اگر هواهای نفسانی مسلط باشد و عقل و فطرت دفن یا مخدوش شده باشد، وحی شیطانی و القائات و وسوسه‌های آن تاثیر خود را بر جان آدمی می‌گذارد. از این رو خداوند انسان‌هایی را که فاقد زمینه‌های هدایتی یعنی سلامت عقل و فطرت هستند، قابل هدایت و راهیابی به مسیر حق و خدایی شدن نمی‌داند.

انتخاب هدایت و گمراهی

چنان‌که گذشت انسان‌ها از ویژگی خاص و انحصاری برخوردارند و آن دارا بودن اراده است. همین وجود اراده در انسان مهم‌ترین علت در اختیار و انتخاب اوست. پس در سرهر دو راهی می‌تواند میان حق و باطل، خوب و بد، زشت و زیبا، هدایت و ضلالت و مانند آن، هر یک را بخواهد انتخاب کند.(بقره، آیه ۳۸؛ آل عمران، آیات ۲۰ و ۱۰۳؛ انعام، آیات ۳۵، ۱۰۴ و ۱۴۹)

انسان هر چند به سبب عوامل درونی چون فطرت، غریزه کمال‌جویی و عقل در پی کمالات می‌رود که نتیجه طبیعی آن خدایی شدن اوست؛ ولی در درون وی عواملی چون هواهای نفسانی وجود دارد که او را به سوی فجور می‌کشاند و از خدایی شدن دور نگه می‌دارد. افزون بر اینکه دشمن سوگند خورده‌ای به نام ابلیس هر دم او را وسوسه می‌کند و با تزیین و شبیه سازی، باطل را حق جلوه می‌دهد و قدرت تشخیص حق از باطل و مصادیق درست را از وی می‌گیرد.از این رو انسان‌ها نمی‌توانند صرفا با هدایت عمومی و درونی خویش کاری از پیش ببرند و همواره نیازمند هدایت خاص و امدادهای خداوندی در مسیر تکامل و تحول خود در طول مدت عمر هستند. (آل عمران، آیه ۸)

البته خداوند بر خود به عنوان یک سنت و قانون فرض کرده تا همواره هدایت انسان را تداوم دهد و او را با هدایت خاص به سوی خدایی شدن رهنمون کند. (توبه، آیه ۱۱۵) سنت هدایت انسان از آغاز هبوط بر روی زمین وجود داشته است(بقره، ایه ۳۸؛ طه، آیه ۱۲۳) و خداوند این سنت را سنت حتمی دانسته (احزاب، آیه ۴؛ انسان، آیه ۳؛ لیل، ایه ۱۲) و به انسان‌ها وعده داده تا همگی را از هدایت وهادی بهره مند سازد(رعد، آیه ۷؛ نحل، آیه ۳۶؛ زخرف، آیات ۵ تا ۱۰) و اجازه ندهد تا شیاطین بی‌حجتی از سوی خداوند بر انسان‌ها مسلط شوند.(کهف، آیات ۵۰ و ۵۱؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲۷)

اینجاست که برخی از انسان‌ها را برای مسئولیت خطیر پیامبری برگزیده است تا به عنوان مخلصان(خالص شدگان)، راسخان در علم، معصومان و پاک شدگان از هر پلیدی، انحراف فکری و عملی، وسوسه و مانند آن (آل عمران، آیات ۷ و ۸؛ ص، آیه ۸۳) مسئولیت هدایت مردم را به عهده گیرند و الگوی آنان در زندگی شوند و آنها را به کمال بایسته و شایسته برسانند. اما این بدان معنا نیست که جبری در کار هدایت خاص وجود داشته باشد، بلکه همچنان انسان‌ها مختار هستند تا یکی از دو راه هدایت خاص و پیروی از پیامبران یا گمراهی را برگزینند و با معبود قرار دادن هوای نفس یا ابلیس و شیطان از خدایی شدن اجتناب کنند.

در حقیقت خداوند بر انسان منت نهاده و به سبب حضور قوی ابلیس و شیطان، هدایت خاصی را به عنوان راهنمای بیرونی قرار داده تا مسیر هدایت تکوینی فطرت و عقل را برگزینند(طه، آیه ۵۰) و از مسیر هواهای نفسانی و ابلیسی دوری کند.(انعام، آیه ۱۰۴؛ نحل، آیه ۹؛ نمل، آیه ۹۲؛ انسان، آیه ۳)

اما چنان‌که گفته شد، بهره مندی از هدایت‌های خاص نیازمند بسترهای مناسب به عنوان مقتضی و زدودن موانع تاثیرگذاری این نوع هدایت است. بر این اساس، لازم است تا عوامل تاثیرپذیری و موانع شناخته شود.

زمینه‌های پذیرش هدایت خاص و موانع آن

خداوند در آیاتی از جمله ۲۶ سوره بقره اراده خود را نسبت به هدایت خاص انسان بیان می‌کند ولی آن را مشروط به دارا بودن زمینه‌های هدایت پذیری می‌داند؛ زیرا برخی از انسان‌ها هر چند که از هدایت تکوینی و عمومی (طه، آیه ۵۰) بهره مندند، ولی به گونه‌ای عمل کرده‌اند که هدایت بیرونی و خاص نمی‌تواند تاثیر مطلوب به جا گذارد؛ چون آنان با پیروی از هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، فطرت و عقل سالم خویش را لگد مال و دفن کرده‌اند و اجازه نمی‌دهند تا عقل و فطرت حقیت وحی را بیابد و از آن پیروی کند. به سخن دیگر، وحی الهی و هدایت خاص بیرونی زمانی تاثیرگذار خواهد بود که فطرت و عقل از درجه، از سلامت برخوردار باشد و زیر غرایز دفن نشده باشد؛ چنان‌که وحی شیطانی و وسوسه‌های ابلیسی زمانی در شخص، تاثیر می‌گذارد که شخص عقل و فطرت خود را دفن نموده و غرایز و هواهای نفسانی را بر نفس مسلط کرده باشد.

پس تاثیر هر عامل بیرونی بسته به حضور عامل درونی، مثبت و منفی است. اگر عامل عقل و فطرت از سلامت برخوردار باشد، هدایت و وحی الهی تاثیر خواهد گذاشت و اگر عامل هواهای نفسانی مسلط باشد و عقل و فطرت دفن یا مخدوش شده باشد، وحی شیطانی و القائات و وسوسه‌های آن است که تاثیر خود را بر جان آدمی می‌گذارد. از این رو خداوند انسان‌هایی را که فاقد زمینه‌های هدایتی یعنی سلامت عقل و فطرت هستند، قابل هدایت و راه یابی به مسیر حق و خدایی شدن نمی‌داند.(زخرف، آیات ۳۶ تا ۴۰) از آنجا که انسان‌ها در نوع برخورد با عقل و هواهای نفس، تفاوت‌های بسیاری دارند به گونه‌ای که برخی عقل را به کناری می‌نهند و برخی دیگر هواهای نفس را سرکوب می‌کنند یا به اشکال گوناگون با هر یک مواجه می‌شوند، تفاوت‌های بسیاری در مواجهه با وحی دارند. در حقیقت تفاوت‌ها و واکنش‌های متفاوت انسان‌ها نسبت به وحی به سبب تفاوت در مواجهه با امور درونی یعنی عقل و غریزه است. (اسراء، آیه ۸۴؛ نجم، آیه ۳۰؛ قلم، آیه ۷) با آنکه خداوند قادر مطلق است و توانایی فراهم‌آوری زمینه‌های هدایت و حق پذیری همه افراد را دارد(فاطر، آیه ۲۲) ولی تنها از طریق اتمام حجت عمل می‌کند و هرگز کسی را وادار به پذیرش هدایت خاص نمی‌کند.

انسان بی‌خرد و بی‌تقوا هر گونه رفتاری که خلاف حکم عقل و فطرت است انجام می‌دهد و در فکر و اندیشه جز به دنیا و دنیاطلبی و مادیات و ظواهر آن دل نمی‌بندد و در هر کاری به سوی افراط و اسراف تمایل دارد. این‌گونه است که از حق و آیات حق از جمله قرآن و کتب آسمانی دیگر اعراض می‌کند و تحت هدایت و ولایت اسلام و ایمان وارد نمی‌شود.

بنابراین، اشخاص باید زمینه لازم درونی برای هدایت خاص را داشته باشند تا از آن بهره برند. هر چه فطرت و عقل از سلامت کامل تری برخوردار باشد، تاثیر وحی نیز بیشتر خواهد بود وانسان‌ها در پیروی از هدایت‌های وحیانی قوی‌تر و بهتر عمل می‌کنند و هر چه فطرت و عقل از سلامت کمتری برخوردار باشد، تاثیرپذیری انسان از وحی و هدایت‌های آن نیز کمتر خواهد بود. مهم‌ترین و نخستین عامل در پذیرش و اطاعت از وحی، تقوای عقلانی است. به این معنا که انسان از هر آنچه از نظر عقل و فطرت قبیح و زشت است پرهیز داشته و به آنچه نیک و پسندیده است گرایش داشته باشد.

هدایت تکوینی و فطری به انسان‌ها می‌گوید که اموری چون ظلم، قبیح و عدل، حسن است یا اینکه دروغ زشت و ناپسند و صداقت و راستی پسندیده است؛ یا اینکه وفای به عقد و پیمان خوب و پیمان شکنی زشت و بد می‌باشد. اینها اموری است که عقل و فطرت به آن حکم می‌کند و به عنوان زیبایی‌ها و نیکویی‌های عقلانی و یا زشتی‌ها و بدی‌های عقلانی مورد قبول است. اگر انسان پیرو مستقلات عقلانی و اصول اخلاقی عقلانی و فطری شود، زمینه برای بهره مندی کامل از وحی وهدایت‌های آن فراهم می‌شود.(بقره، آیات ۲ و ۵، آل عمران، آیه ۱۳۸)

به هر حال، تقوای شایسته و عقلانی، زمینه نیل به هدایت وحیانی انسان است. این همان چیزی است که ما از مانع زدایی عقلانی و فطری برای تاثیرگذاری وحی در جان آدمی از آن سخن به میان آورده ایم. قرآن نیز در ایاتی از جمله ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره آل عمران و آیات ۱۰۸ و ۴۶ سوره مائده و مانند آن به این مهم اشاره کرده است.

به سخن دیگر، هرگونه بهره‌مندی از هدایت‌های بیرونی متوقف بر شرایط مساعد و مناسب درونی است که از آن به تقوای فطری و عقلانی یاد می‌شود. (آل عمران، آیه ۱۳۸)

مراقبت نفس(مائده، آیه ۱۰۵)، تزکیه نفس از هر گونه پلیدی و زشتی(بقره، آیات ۱۵۰ و ۱۵۱؛ آل‌عمران، آیه ۱۶۴؛ جمعه، آیه ۲؛ نازعات، آیات ۱۸ و ۱۹)، خردمندی (غافر، آیات ۵۳ و ۵۴)، حق گرایی(یونس، آیه ۳۲)، درستکاری(انعام، آیات ۸۵ تا ۸۸)، مطالعه تاریخ و آگاهی از سنت‌های الهی (آل عمران، آیات ۱۳۷ و ۱۳۸)، یقین به هدفمندی آفرینش و آخرت گرایی(بقره، آیات ۲ تا ۵؛ نمل، آیات ۲ و ۳؛ لقمان، آیات ۳ تا ۵)، خشیت خردمندانه از خدا و نترسیدن از غیر او(توبه، آیه ۱۸)، تسلیم در برابر حق و خداوند(نحل، آیه ۸۹؛ آل عمران، آیات ۱۰۲ و ۱۰۳)، یاد خدا(رعد، آیات ۲۷ و ۲۸)، روحیه احسان و نیکوکاری(لقمان، ایه ۳)، روحیه انفاق و کمک مادی به دیگران(بقره، آیات ۳ و ۵)، توبه از کارهای زشت و ناپسند و اصلاح و جبران گذشته (آل عمران، آیات ۸۶ و ۸۹)، دوری از هر گونه زشت کاری فردی و اجتماعی و تفرقه و دسته‌بندی‌های مبتنی بر خلاف و اختلاف (آل عمران، آیه ۱۰۳) بیانگر همان ذات سالم و عقل سلیم است که موجبات بهره مندی از ایمان و اسلام و اطاعت از پیامبران را فراهم می‌آورد و انسان را در مسیر صراط مستقیم هدایت قرار می‌دهد.

در یک کلمه شناخت مبتنی بر عقل از سویی و رفتارهای مبتنی بر احکام عقلانی و فطری از سوی دیگر، به انسان کمک می‌کند تا حقیقت هستی را بشناسد و به آفریدگاری و پروردگاری خداوند ایمان بیاورد و عقل و قلب حکم به تسلیم و اسلام کند. این‌گونه است که عقل و عاطفه، ایمان را می‌سازد و این باور را تقویت می‌کند که خداوند به حکم پروردگاری پیامبرانی را می‌فرستد تا مسیر کمال یابی و خدایی شدن را نشان دهد و صراط مستقیم را بنمایاند. پس به حکم عقل و قلب مطیع وحی می‌شود و از کتب آسمانی و احکام آن همانند احکام عقل و فطرت اطاعت می‌کند. در حقیقت این درون انسان است که او را به پیروی از خیر بیرون یعنی وحی، دعوت و هدایت می‌کند. لذا آنچه مهم در پذیرش وحی است، سلامت عقل و قلب انسان است که در آیات بسیاری از قرآن به آن اشاره شده است.

در مقابل، هنگامی که بخواهیم موانع هدایت وحیانی را بشناسیم باید به همه آن چیزهایی اشاره داشته باشیم که عقل و قلب را می‌میراند یا می‌پوشاند و اجازه نمی‌دهد تا درون، حقیقت روشن را بشناسد و از آن پیروی کند. از این رو مهم‌ترین موانع هدایت‌های وحیانی در بی‌خردی و بی‌تقوایی انسان‌ها نهفته است.(مائده، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸؛ قصص، آیه ۵۷)

نمادها و نشانه‌های این بی‌خردی و بی‌تقوایی در اموری چون خیانت(مائده، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۸)، دروغگویی(زمر، آیه ۳؛ غافر، آیه ۳۸)، شک و تردید(غافر، آیه ۴۳)، تعصب (بقره،آیه ۱۷۰)، تکبر(اعراف، آیه ۱۴۶)، اذیت و آزار دیگران از جمله حقجویان و رسولان(صف، آیه ۵)، عهدشکنی(بقره، آیه ۲۷)، غفلت(زخرف،آیات ۳۶ و ۳۷)، فسادگری(بقره، آیات ۲۶ و ۲۷)، فسق و فجور(بقره،آیه ۲۶ و مائده، آیه ۱۰۸)، فقدان بصیرت(فاطر، آیات ۱۹ و ۲۲)، قساوت قلب(زمر، آیات ۲۲ و ۲۳)، گرایش به ظلم و ظالمان(مائده، آیات ۵۱ و ۵۲)، کوردلی و حق ناپذیری(یونس، آیه ۲۳)، کتمان حق (بقره، آیات ۱۷۴ و ۱۷۵)، قطع رحم و پیوندهای خویشاوندی(بقره، آیات ۲۶ و ۲۷)، قسم دروغ(مائده، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸)، گناه (سبا، آیه ۳۲)، لجاجت در برابر حق (زخرف آیات ۱۷ و ۱۹)، مکر و نیرنگ(رعد، آیه ۳۳)، نفاق و دورویی(بقره،آیات ۸ و ۱۶)، تبعیت از هواهای نفس(انعام، آیه ۵۶) و پیروی از شیطان (اعراف، آیه ۳۰) ظاهر می‌شود.

به سخن دیگر، انسان بی‌خرد و بی‌تقوا هر گونه رفتاری که خلاف حکم عقل و فطرت است انجام می‌دهد و در فکر و اندیشه جز به دنیا و دنیا طلبی و مادیات و ظواهر آن دل نمی‌بندد. (بقره، آیه ۱۷۴) و در هر کاری به سوی افراط و اسراف تمایل دارد.(غافر، آیات ۲۸ و ۳۴) و این‌گونه است که از حق و آیات حق از جمله قرآن و کتب آسمانی دیگر اعراض می‌کند و تحت هدایت و ولایت اسلام و ایمان وارد نمی‌شود.(کهف، آیه ۵۷ و انعام، آیه ۱۵۷) پس با پرهیز از هر آنچه خلاف عقل و فطرت است اجازه ندهیم تا هدایت کامل وحیانی از ما دریغ شود و ما به هدف اصلی و مقصد نهائی یعنی خدایی شدن نرسیم.

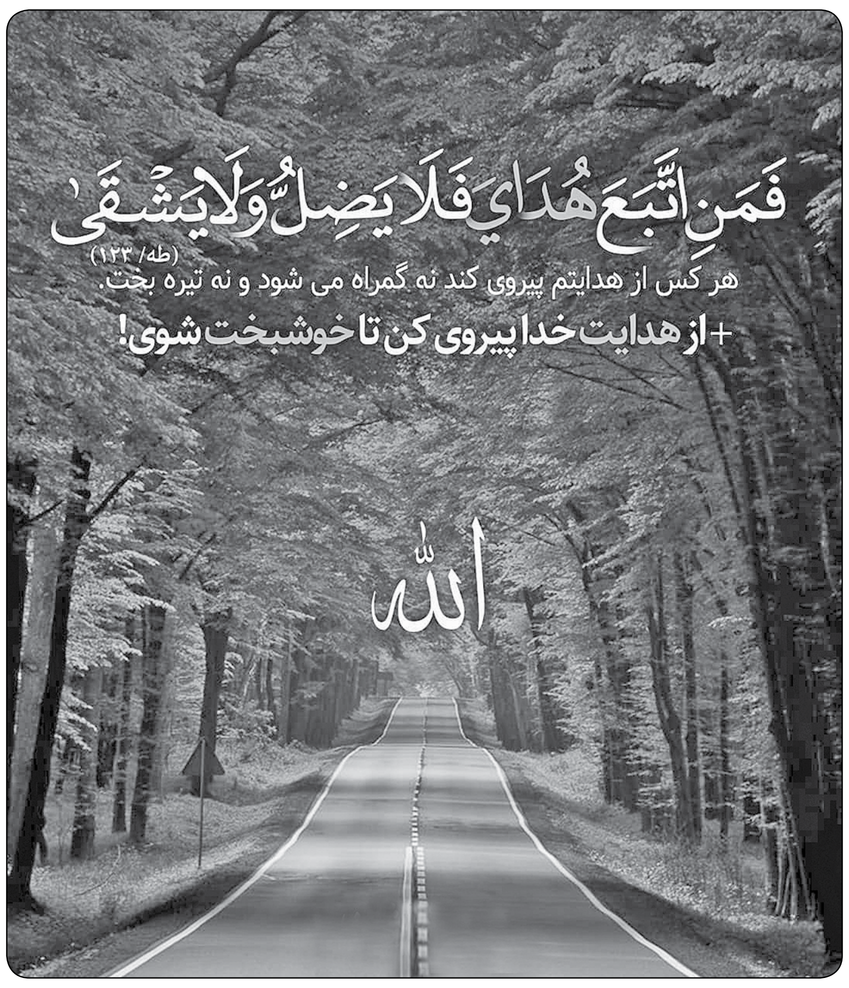
فَمَنِ اتَّبَعَ هُدايَ فَلا يَضِلُّ وَلا يَشْقى
(طه/ ۱۲۳)
هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.
+از هدایت خدا پیروی کن تا خوشبخت شوی!
الله

چراغ راه

تفسیر به رأی دروغ به خدا و بدعت و گمراهی است!

قال النبی(ص): «من فسرالقرآن برأیه، فقد افتری علی‌الله الکذب، و من افتی الناس بغیرعلم لعنته ملائکه السموات والارض و کل بدعه ضلالة سبیلها الی النار».

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند، به خداوند افترا بسته است و هر کس که بدون علم و آگاهی فتوا دهد، ملائکه آسمان‌ها و زمین او را لعنت کنند و هر بدعتی گمراهی بوده و هر گمراهی رو به آتش است.(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۷

حکایت خوبان

لزوم اخذ تفسیر و تأویل قرآن از اهل بیت(ع)

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است که حضرت ضمن سفارش به قرآن و عترت و پرهیز از تفسیر به رأی فرمودند: آیا می‌دانید چه کسانی به قرآن که آن را شرفی بس بزرگ و والا است تمسک می‌جویند؟ آنان که قرآن و تاویلش را از ما اهل بیت یا از نمایندگان و سفیران ما به سوی شیعیان به دست آوردند،نه از طریق قیاس فاسدان و آرای اهل جدل. آنان که به رأی خود درباره قرآن اظهار نظر می‌کنند، اگر تصادفاً به واقع و نتیجه درست برسند، در دریافت واقع از نااهلان دچار نادانی شده‌اند و اگر دچار خطا و اشتباه شوند،و سخنانشان مطابق با واقع نباشد، مسلما جایگاه خود را از آتش (دوزخ) آماده ساخته‌اند.(۱)

۱- وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۱

پرسش و پاسخ

شاخص‌های تفسیر به رأی

پرسش:

در هنگام تفسیر قرآن چه زمانی می‌توان گفت که مفسر گرفتار آفت تفسیر به رأی شده و از تفسیر حقیقی قرآن کریم فاصله گرفته است؟

پاسخ:

تفاوت تفسیر به رأی با تفسیر اجتهادی

اگر تفسیر به رأی را به معنی تطبیق نظرات و آرای شخصی بر آیات قرآن بدانیم که پیامبر اکرم(ص) فرمود: من فسرالقرآن برأیه، فلیتبوأ مقعده من النار» هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند، جایگاه خویش را از آتش فراهم ساخته است.

تفسیر اجتهادی و تدبری این چنین نیست، زیرا در این تفسیر ما با تفکر، تدبر و اندیشه‌ورزی به دنبال یافتن حقایق و بطون قرآن هستیم نه اینکه خدای ناکرده پیش‌فرض‌ها و نظرات شخصی خود را با آیات قرآن تطبیق و تحمیل نماییم. به هر میزان در آیات قرآن اجتهاد بیشتری در جهت فهم آیات به عمل آید، برداشت‌ها و نتایج جدیدتری می‌توان از ژرفای قرآن و بطون مختلف آن به دست آورد. قرآن کریم می‌فرماید: «آیا آنها در قرآن تدبر نمی‌کنند یا اینکه بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!» (محمد- ۲۴) به عنوان مثال اگر کسی در گفت‌وگوی حضرت موسی و خضر(علیهماالسلام) تدبر و تفکر و اندیشه‌ورزی اجتهادی نماید، به طور قطع می‌تواند با قوت و قدرت تفکر و تدبر خود به نتایج و دستاوردهای جدیدتری برسد. کما اینکه تاکنون بیست نوع ادب از آداب سلوک متعلم با معلم از این داستان به دست آورده‌اند.

شاخص‌های تفسیر به رأی

۱- تطبیق آرای مفسر بر آیات قرآنی

از جمله چیزهایی که در اسلام ممنوع و حرام تلقی شده، تفسیر به رأی است. به این معنا که هر کس هنگام تفسیر قرآن تسلیم محض در برابر آموزه‌های وحیانی قرآن نباشد و براساس پیش‌فرض‌ها و آراء و نظرات شخصی خودش قرآن را تفسیر کند و درصدد تطبیق آن دیدگاه‌ها و نظرات بر آیات قرآن باشد، اینها مشمول همان سخن پیامبر اکرم(ص) خواهند شد که با تفسیر به رأی جایگاهشان در آتش جهنم خواهد بود. امام علی(ع) یکی از ویژگی‌های عالم نمایان را تفسیر قرآن بر پایه هواهای نفسانی دانسته و می‌فرمایند: «از میان بندگان کسی است که خود را دانشمند نامد در حالی که از دانش در او نشانی نیست.» کتاب خدا را با رأی خود تفسیر می‌کند و حقیقت را به مقتضای هوای نفس خویش به این سو و آن سو متمایل می‌سازد.(نهج‌البلاغه- خطبه ۷۸)

۲- تفسیر قرآن بدون کسب مقدمات علمی لازم

شکی نیست که ورود به تفسیر قرآن نیازمند کسب علوم و اطلاعات کافی و لازم است که سیوطی در الاتقان خود آنها به هشتاد و پنج علم تقسیم کرده است. بنابراین اگر کسی این علوم را در اختیار نداشته باشد حق ندارد به تفسیر قرآن بپردازد و در صورت ورود به این عرصه تفسیرش، تفسیر به رای خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید: بگو! خداوند تنها اعمال زشت را حرام کرده است... و اینکه به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید.(اعراف ۳۳) و یا در آیه دیگر می‌فرماید: «ولاتقف ما لیس لک به علم» چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن.(اسراء- ۳۶) امام حسین(ع) هم به مردم بصره فرمود: درباره قرآن(بیهوده) جدال نکنید و بدون علم سخن نگویید، چون از جدم رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: هرکس بدون علم درباره قرآن سخن بگوید، جایگاه خودش را از آتش(دوزخ) مهیا ساخته است.(وسائل‌الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۹)

۳- تفسیر قطعی و جزمی آیات

غالب مفسرین برداشت‌های خود از آیات قرآن را به صورت احتمالی مطرح کرده‌اند تا جزمی و قطعی که این است و جز این نیست! زیرا تفسیر جزمی و قطعی حرام و مذموم و از مصادیق تفسیر به رای است. امام راحل(ره) می‌فرماید: «میدان چنان باز نیست که انسان هرچه به نظرش آمد نسبت دهد که قرآن این است، این را می گوید و اگر چنانچه من چند کلمه‌ای راجع به بعضی آیات قرآن کریم عرض کردم، نسبت نمی‌دهم که مقصود این است، من به طور احتمال صحبت می‌کنم نه به طور جزم... باز هم تکرار می‌کنم که این تفسیر چیزی که مقصود این است(و) جز این نیست که تفسیر به رای بشود نیست، آنچه به نظر خودمان می‌فهمیم، به طور احتمال نسبت می‌دهیم.(تفسیر سوره حمد، امام خمینی(ره)، ص ۹۶)

۴- تفسیر به رای در قلمرو آیات الاحکام

برخی از مفسرین مثل امام راحل(ره) تفسیر به رای را فقط در حیطه آیات الاحکام می‌دانند که عقل بشر در آنها کارایی ندارد، اما در معارف اخلاقی، ایمانی و عرفانی که عقل در آنها نقش کلیدی دارد، تفسیر به رای به شرط انطباق با قواعد برهانی موضوعیت ندارد. این بحث اختلافی است و عده‌ای احادیث مربوطه در این رابطه را دارای اطلاق می‌دانند مانند حدیث امام باقر(ع): «لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن» هیچ چیز دورتر از عقل مردم از تفسیر قرآن نیست.(بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۵) و حدیث امام سجاد(ع) ان دین الله لایصاب بالعقول الناقصه و الاراء الباطله و المقاییس الفاسده» همانا دین خدا با عقول ناقص و آرای باطل و قیاس‌های فاسد درک و فهمیده نمی‌شود.(همان، ج ۲، ص ۳۰۳)

سلوک عارفانه

جواز انتقاد از غیر معصوم

در نوشته‌های خود تصریح کرده‌ام که مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند و معتقد بوده و هستم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام. البته تزکیه نفس نمی‌کنم: و ما ابرئ نفسی ان النفس لاماره بالسوء» اما این قدر می‌دانم که همواره زبان خود را از زشتگویی خصوصاً نسبت به طبقه مراجع، حتی نسبت به آنهایی که از آنها به شخص من بدی رسیده است حفظ کرده‌ام. ضمن اینکه مانند عوام فکر نمی‌کنم که هر که در طبقه مراجع قرار گرفت، مورد عنایت خاص امام زمان(عج) است و مصون از خطا و گناه و فسق است. اگر چنین چیزی بود، شرط عدالت بلاموضوع بود.(۱)

۱- مجموعه آثار شهید مطهری(ره)، (پاسخ‌های استاد به نقدهایی بر کتاب مسئله حجاب)، ج ۱۹، ص ۶۲۲